

زندگی اقتصادی و شیوه معیشت مردم خور بیابانک در اواخر عصر قاجاریه

عبدالکریم حکمت یغمایی*

منطقه «خور و بیابانک» در شرقی‌ترین بخش استان اصفهان مجموعه واحه‌هایی‌اند که کنار مظهر قنات یا چشمه زاده شده‌اند. گستره هر واحد بسته به میزان آبدهی قنات یا چشمه است. به درستی دانسته نیست که چرا مردمانی از دیرباز این سرزمین تفته و خشک را برای زندگی برگزیده‌اند. شورشانی از هر سو فرسنگ‌ها، چنین برمی‌آید که هسته آغازین تولد واحه‌ها، چشمه‌سارهایی است که حشم‌داران در پی یافتن چراگاه به گرد آن‌ها چادر زده‌اند و اندک‌اندک در کنار چادرها برای خود سرپناهی همیشگی ساخته‌اند و زمین‌های پیرامون چشمه را به زیر کشت برده‌اند. چشمه‌سارهای حاشیه بیابان نقش اتراقگاه کاروان‌ها را نیز داشتند. با پیدایش واحه‌ها، کاروانگاه‌ها، کاروانسرا و ایستگاه مبادله کالا شدند و چند نقش را به عهده گرفتند، روابط اقتصادی و اجتماعی و معیشت مردم پیرامون چند محور می‌گشت:

- ۱- دام‌داری و رمه‌گردانی.
- ۲- شترداری و ساریانی و جابه‌جایی کالا برای بازرگانان.
- ۳- کشاورزی و نخل‌داری.
- ۴- راه‌داری و امنیت راه‌ها.
- ۵- صنایع دستی.
- ۷- بهره‌وری از گیاهان بیابانی.

*. دبیر پیشین فرهنگ و مؤلف چند کتاب در زمینه جغرافیا، تاریخ، مردم‌شناسی و ادبیات منطقه خور بیابانک.

۸- معادن.

جغرافی‌نویسان هزار سال پیش و پیش از آن مجموع آبادی‌های منطقه را «سه ده» نامیده‌اند که اندک زراعتی با هزار گوسفند داشته: ارابه (= ایراج)، جرمق (= گرمه)، بیادق (بیاده، پیاده، مفازه) این جغرافی‌نگاران شنیده‌های خود را نوشته‌اند یا همه از اشکال العالم جیهانی اقتباس کرده‌اند. ناصر خسرو حکیم و شاعر تیزبین از معدود جهانگردانی است که در سال ۴۴۴ق از نائین چهل و پنج فرسنگ راه برید و در روستای گرمه - که امروز قطب توریستی منطقه خور است - در سایه‌سار خرما بستان چندی آسوده و به پیاده (= بیاده) رفت و به یاری یکی از سرهنگان امیراسماعیل گیلکی که در این روستا حکم می‌راند رهسپار طیس شد. او بدون آوردن نامی از دیگر مزارع و روستاها مجموع آبادی‌های منطقه را ده دوازده پاره دیه می‌داند. بیابانک در آن روزگار به آبادی‌های جنوبی منطقه اطلاق می‌شد که همه از منضعات طیس بودند. سندی از قرن هشتم در دست است که بیاده، مهرجان، خنج و دادکین و دیگر روستاها را تابع مفازق (= بیاده) و از اعمال طیس می‌داند. این روستاها باج و خراج و مالیات دیوانی را به حاکم طیس می‌داده‌اند و بعدها منطقه به دارالعباده یزد می‌پیوندد. اگرچه پیش از آن نیز در عهد سلجوقیان بنا به نوشته محمد مفید مستوفی بافقی در تاریخ خود مفازه و جندق از اعمال یزد بوده است.

مدارک مکتوب و اسنادی که راه‌گشای پژوهش در سیر تحولات اقتصادی و اجتماعی منطقه تا پیش از قرن دوازدهم هجری باشد بسیار اندک است. کاوش‌های باستان‌شناسی نیز انجام نگرفته است. آثار و بقایای کان‌هایی که پیشینیان کند و کاو کرده‌اند و بقایای سنگ‌هایی که در کوره‌های موقتی فلز آن استخراج شده در پاره‌ای نقاط منطقه یافت می‌شود که بیانگر دورانی است که انسان فلز را می‌شناخته، کهن‌ترین معدنی که در حاشیه بیابان بنا به مدارک باستان‌شناسی سابقه استخراج آن به زمان اشکانیان می‌رسد، معدن سرب نخلک است. باستان‌شناسان آلمانی در راهروهای قدیمی معدن شواهدی یافته‌اند و با روش کربن ۱۴ سن آن را مشخص کرده‌اند. به ادعای آنان معدن‌چیان به دنبال یافتن فلزاتی ارزشمند چون نقره بوده‌اند. این معدن قدیمی نیز هنوز فعال است. معادن کهن دیگری در کوه‌های منطقه که بنا به افسانه‌های رایج در زمان شداد استخراج می‌شده وجود دارد.

چنانکه آمد از اواخر دوره زندیه به بعد اسناد و مدارک بیشتری برای پژوهش در تاریخ اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی منطقه در دست است. میرزا محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در مرآت‌البلدان که به احتمال قریب به یقین اطلاعات خود در مورد خور و بیابانک را از نوشته‌های میرزا ابراهیم دستان (۱۲۴۲-۱۳۱۰ قمری) فرزند یغما جندقی به دست آورده و فشرده‌ای از آن را در اثر خود درج کرده، این ولایت را قرای سبعة می‌نامد (خور، جندق، فرخی، گرمه، بیاده، مهرجان، اردیب و ایراج) که مردم به شترداری و کشاورزی و ساختن

مشک آب و بافتن کرباس و درست کردن پای افزاری به نام «عربی» اشتغال دارند و در سال‌هایی که بهار است با جمع‌آوری زیره و اسفرزه و انگوزه درآمدی کسب می‌کنند. یغمای ثانی (میرزا ابراهیم دستان) در کتاب خود «جغرافیای جندق و بیابانک» هر یک از قرای سبعة را جداگانه توصیف می‌کند و دانستنی‌های ارزشمندی در زمینه فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و جمعیتی هر روستا می‌آورد. او مهمترین مشاغل مردان را کشاورزی و شترداری و مهمترین کار زنان را بافندگی و نخ‌ریسی می‌نویسد.

جمعیت روستاهای منطقه خور در ۱۳۰۱ قمری عهد ناصرالدین شاه و مالیات دیوانی آن‌ها

ردیف	نام روستا	تعداد خانوار ۱۳۰۱ قمری	جمعیت کل ۱۳۰۱ قمری	تعداد مردان ۱۳۰۱ قمری	تعداد زنان ۱۳۰۱ قمری	تعداد سرباز	مالیات دیوانی
۱	خور	۴۶۰	۱۷۰۳	۸۴۳	۸۶۰	۳۷	۲۰۶ تومان و خرده‌های
۲	جندق	۱۶۵	۸۱۰	۴۶۳	۳۴۷	۲۷	۲۰۶
۳	فرخی	۲۳۰	۹۳۹	۴۵۲	۴۸۷		۱۰۲ تومان
۴	بیازده	۸۱	۴۸۴	۲۷۳	۲۱۱	۱۴	۱۹۳ تومان
۵	مهرجان	۸۹	۳۲۴	۱۶۷	۱۵۷	۲۱	۱۶۳
۶	ایراج	۵۳	۲۴۰	۱۰۱	۱۲۹	۶	۵۹ تومان
۷	اردیب	۴۹	۲۶۰	۱۴۶	۱۱۴	۸	۶۱ تومان
۸	گرمه	۵۸	۲۰۲	۱۰۰	۱۰۲	۱۷	۱۹۱ تومان
۹	عروسان	۱۲	۶۲	۳۰	۳۲	-	جزو گرمه
۱۰	آبگرم و هفتومان	۲۱	۹۲	۴۸	۴۴	-	جزو اردیب
۱۱	بازیاب	۱۷	۸۳	۳۹	۴۴	-	جزو ایراج
۱۲	خنج	۱۸	۸۰	-	-	-	جزو ایراج
۱۳	ده نو	۱۸	۸۸	۴۶	۴۲		۱۳۶ تومان
۱۴	حاجی‌آباد	۱۹	۹۸	۴۴	۵۴		جزو بیازده
۱۵	پیش‌گرو	۱	۷	-	-	-	جزو جندق

در پاره‌ای از روستاها عوامل طبیعی و اجتماعی به برخی مشاغل برجستگی ویژه‌ای می‌بخشد. مثلاً انگوزه‌چینی با اینکه در اغلب روستاها کم و بیش معمول است اما در روستاهای جنوبی چون ایراج و اردیب و بازیاب و خنج و دادکین به دلیل کوهپایه‌ای بودن رونق بیشتری دارد و چنین است شغل زغال سوزانی. کوه‌هایی که پیرامون این روستا قرار دارند دارای پوشش گیاهی غنی از نوع بادام و پسته کوهی می‌باشند که در تهیه زغال موسوم به زغال بادام از آن‌ها استفاده می‌شود. همچنین جمع‌آوری زیره سیاه، حبه‌الخرما(بنه) و اسفرزه یکی از منابع درآمد روستائیان است.

هرچه به سمت شمال منطقه پیش رویم به کویر و ریگ لایخ‌ها نزدیک می‌شویم، در این مناطق تاغزارها و گزستان‌ها جای بادام و پسته کوهی را می‌گیرند و زغال تاغ از کنده‌های تاغ تولید می‌شود و در سال‌هایی که برف فراوان ببارد گیاهانی خاردار به نام «معاش» و کادر Kadar در ریگزارها می‌روید. دانه‌های ریز و روغنی این گیاهان را پس از آسیا کردن برای پختن نان و پلو و آش به کار می‌برده‌اند و در سال‌های پر برف بدین سبب سفره فقرا رنگین‌تر می‌شده است.

اشجار روستاهای جنوبی و کوهپایه‌ای درختان میوه چون سیب و انار و زردآلو و انگور و انجیر و گلابی است. نخل به ندرت در آن‌ها کشت می‌شود. اما نیمه شمالی منطقه برای پرورش نخل مستعدتر است، خور، فرخی، مهرجان، بیاده، گرمه، عروسان مهمترین روستاهای دارای خرما بنان می‌باشند.

در روستاهای جنوبی روناس کشت نمی‌شود، بهترین زمین‌ها برای کشت این محصول کشتخوان‌های «خور» و «فرخی» است. در حالیکه در روستاهای جنوبی حبوبات می‌تواند محصول بهتری بدهد...

فرآورده‌های ریسندگی و بافندگی در روستاهای منطقه متفاوت بود، در خور افزون بر کرباس بافی، چادرشب رختخواب بند، الجّه کژی نیز بافته می‌شد. در فرخی کرباس بافی اهمیت بیشتری دارد. میرزا ابراهیم دستان می‌نویسد: «شغل سکنه [فرخی] بعضی زراعت، برخی پنبه‌ریسی و پلاس بافی و کسب انات کرباس بافتن و به سمنان بردن و هر ذراعی نه تومان فروختن است...».

در روستای مهرجان «کسب رجال شترداری و زراعت و شغل نسوان رشتن «کژ» (=قز = ابریشم) و بافتن چارقد و پیراهن از همین جنس است. در سایر قراء هم که الجّه و چادرشب مرکب از پنبه و کژ می‌سازند، ریسمن کژ را از آن‌ها می‌خرند. ریسمن بسیار خوبش یک عن تبریز چهار الی پنج تومان است. سفل ابریشم را «لاس» می‌گویند و از خراسان می‌آورند.

چارقد بزرگ بسیار خوش یکی پنج هزار است.»^۱

در جندق افزون بر کشاورزی و شترداری و ساربانی که کار مردان بود، پشم‌ریسی و بافتن پارچه عبا و برک نیز شغل دیگری برای آنان محسوب می‌شد. عباي جندق یکی از صادرات این روستا بوده است. نوعی بساط به نام احرامی، چادرشب، سجاده، بقچه حمام و تولید پارچه‌های چادری شطرنجی آبی رنگ که چادر رسمی بانوان جندق بود در کارگاه‌ها بافته می‌شد. نقش اقتصادی زنان در تولیدات خانگی و همکاری آنان در امور زراعی و دامی به مردان را در آن روزگار نمی‌توان نادیده انگاشت. مهمترین صادرات منطقه در قرن دوازدهم و سیزدهم هجری به سوی شهرهای خراسان و سمنان و دامغان و یزد، کرباس، برک شال، ریسمن تابیده شده از الیاف نخل، جارو و انواع سبد ساخته شده از برگ نخل، روناس، خرما، شیره خرما، انگوزه و دانه‌های بیابانی بود.

دام‌پروری به دو شیوه معمول بود، رمه‌گردانی و پرورش خانگی، رمه‌گردانی ویژه بزرگ دام‌داران بود. کسانی که بیش از پانصد رأس دام داشتند، چند چوپان اجیر می‌کردند. چوپان‌ها در هنگام بهار تا اواسط زمستان گله را در بیابان می‌چرانیدند و در بیابان مکانی برای استراحت خود و گوسفندان داشتند که به آن بوکند Bookand می‌گفتند، چوپان‌ها وظیفه نگهداری گله و تولید کشک و ترف و روغن را برای رمه‌داران عهده‌دار بودند.

در خشک‌سالی‌ها رمه‌گردانان ناگزیر بودند به دنبال مرتعی خارج منطقه بروند، یا گوسفندان خود را بفروشند، یا شاهد مرگ گله باشند و یا تسلیم ورشکستگی شوند، گوسفند آذوقه می‌خواست و چوپان دستمزد، محدوده و قلمرو مرتع هر رمه‌دار مشخص بود. هیچکس نمی‌توانست از قلمرو خود تجاوز کند. محلی در چراگاه برای اتراق در نظر گرفته می‌شد. در اتراقگاه سرپناه چوپان و محل تابستانی و زمستانی گوسفندان و چاه آبی برای استفاده رمه و رمه‌دار دیده می‌شد. چوپان با کمک چرخ‌چاه و ریسمن و دلو از چاه آب برمی‌آورد و در محلی ناودان مانند به نام «جاییه» می‌ریخت. تأسیسات هر رمه‌دار در چراگاه به نام سازنده و مالک آن نامبردار می‌گشت و از پدر به پسر به میراث می‌رسید. غذای چوپان و گذرندگان از اتراقگاه لبنیات و کماچی بود که چوپان در میان توده‌ای خاکستر و آتش می‌پخت. آتشی که معمولاً از سرگین خشک شده شتر تهیه می‌شد...

در پرورش خانگی هر خانوار روستایی تعدادی دام برای خود پرورش می‌داد و هر بامداد چوپانی که در برابر هر گوسفند مزد می‌گرفت آن‌ها را برای چراندن به بیابان می‌برد و شامگاه باز می‌گردانید. یا اینکه اهالی قرار می‌دادند هر روز یک نفر این مهم را انجام دهد، شیوه‌ای که به آن «گماری» می‌گویند. تهیه گوشت و لبنیات و استفاده از کود دام نیاز

۱. جغرافیای جندق و بیابانک، میرزا ابراهیم دستان، چاپ میراث مکتوب.

زندگی روستائیان بود. داشتن الاغ به عنوان مال سواری، حمل هیزم از بیابان، بردن کود به کشتخوان از واجبات. در کمتر خانه‌ای بود که این حیوان نباشد.

شترداری یکی از ارکان اقتصادی منطقه به شمار می‌رفت. استفاده‌هایی چون حمل و نقل، مسافرت‌های تجارتی و زیارتی، پشم حیوان در کارگاه‌های عبا و پلاس‌بافی، کود و گوشت آن، پرورش این نجیب کین‌توز را لازم می‌نمود. بدون شتر زندگی در بیابان دشوار بلکه ناممکن بود. شتر چندان مخارجی برای خداوندش به ویژه در سال‌های بهار نداشت. او به برگ شورگ و اشنان و شاخ خاری قانع بود. خود روزی خود را پیدا می‌کرد و هر گاه خداوندش به او نیاز داشت، در یکی از آبشخورها چشم به راه می‌نشست و به نشانه داغی که بر گونه‌اش نهاده بود او را از میان ده‌ها شتر می‌یافت و بر بینی‌اش مهار می‌زد یا به دیگران نشان داغ خود می‌داد که اگر او را یافتند بیاورند. تنها داغ نشانه شناخت شتر نبود، شتر در سنین مختلف عمر نام‌های متفاوتی دارد. گاه از روی تعداد دندان نامی دارد.

شتر در بیابان می‌زاید و بچه‌اش حاشی نامیده می‌شود. و حاشی مدتی پا به پای مادر بیابان را درمی‌نوردد. خداوند شتر باید داغ مالکیت خود را به گونه‌ای نیز بگذارد... مالکین مزارعی که آبشخور شتران بود «شترخانی» یا حصار چوبین کنار جوی یا استخر برپا می‌ساختند. شتران در آن گرد می‌آمدند. کود حاصل از فضولات آن‌ها به نسبت سهم هر مالک از آب و ملک مزرعه تقسیم می‌شد. شتر این بردبار نجیب گاه مخارجی به صاحبان مزرعه و خداوندش تحمیل می‌کرد. مالکین برای جلوگیری از ورود شتر به کشتگاه لازم بود پیرامون مزرعه پرچینی بسازند یا سیم خاردار بکشند. ورود شتر به کشتخوان از سویی حاصل کار کشاورز را تباه می‌کرد و از دیگر سوی به نشانه داغ، خداوندش شناسایی می‌شد و تاوان گناه او را خداوندش می‌پرداخت. کار به محاکم عرف و شرع می‌افتاد و خداوند شتر ناچار از پرداخت زیان به کشاورز بود. به هر تقدیر شتر جزئی جدانشدنی از زندگی کویرنشینان بود. محل نگهداری شتر «شترخان» یا «اشترخانه» نام داشت. این حیوان گردن فرار و بلند بالا باید در چهار دیواری ویژه‌ای با در بزرگ نگهداری می‌شد. امروز «شترخان» اصطلاحی است که در «خور» به هر چهاردیواری گفته می‌شود، چه شتری در آن باشد یا نباشد.

«بن گله‌داران» بزرگ شترداران بودند. از معروفترین «بن گله‌داران» می‌توان از «خداداد ایراجی» و «بابا شاه جندقی» نام برد که در برخی اسناد نام آنان آمده است. گاه شترانی در پی یافتن بوته‌خاری راه گم می‌کردند و از منطقه دور می‌افتادند. یافتن آنان کار ساده‌ای نبود. شتری که چند نوبت به آبشخور نمی‌آمد گم شده بود. اگر خداوند شتر شناس می‌آورد، شاید او را پس از چند سال دوری هم می‌یافت ولی اگر گم شده‌اش را سارقین برده بودند، امیدی به یافتن او نبود.

بزرگ شترداران، مکاربانی بودند که با کرایه دادن شتر به بازرگانان یزدی و سمنانی

و اصفهانی و... کسب درآمد می کردند. آنان ساروانانی در خدمت خود داشتند. ساربان‌ها به راه‌های کویری آشنا بودند، بیابان و شتر را خوب می شناختند. مکاری کرایه دهنده شتر بود و ساربان سکاندار کشتی بیابان. کاروان را ساربان رهبری می کرد و زنگ شتر پیش‌آهنگ کاروان را در پی خود می کشید. ساربان‌گاه در نقش «بَلَد» یا راهنما و قاصد و پیک نیز انجام وظیفه می کرد. قاصدان معمولاً جَمَازَه سوار بودند و به تنهایی نامه‌ها و پیام‌ها را می رساندند. گاه قاصد پیاده پیامی را از جایی به جایی می برد، اما سعی می کرد حرکت خود را با کاروانی هماهنگ سازد.

شتران می توانستند کابین زنان باشند یا وقف امور خیریه شوند. معمولاً شتر وقفی با زاد و ولد و نتاج خود وقف می شد. اما شتری که مهر زنان می شد نتایج و زاد و ولد آن‌ها جزو مهریه نبود. داغی که بر گونه شتر وقفی نهاده می شد، وقفیت او را مسجّل می کرد. افزایش نفرت شتر وقفی در نتیجه زاد و ولد، موجب افزایش درآمد وقف و رونق بیشتر خیریه می شد.

*

کشاورزی در منطقه با موانعی چون کمی ریزش باران، کمبود آب و شور بودن آن، بدی و شوری و ناپایداری خاک، اختلاف دما بین شب و روز، طولانی بودن تابستان و تبخیر شدید، نامناسب بودن کشت با شرایط جغرافیایی، سنتی بودن روش‌های بهره‌برداری روبرو است. بخشی از دشواری‌ها ناشی از عوامل طبیعی و شماری ناشی از عوامل فرهنگی و انسانی است. کوچک بودن واحدهای زراعی افزون بر موانع طبیعی که بدان‌ها اشاره شد، ناشی از قطعه قطعه شدن زمین‌های کشاورزی موروثی است.

پس از مرگ مالک آب و املاک بین میراث‌خواران تقسیم می شد و این تقسیم زمین‌های زراعی و باغات را کوچک و کوچکتر می کرد. چندان که ساعات کار انجام شده بر روی اینگونه اراضی با میزان بهره‌وری تناسبی ندارد. تدبیری که پیشینیان برای این مهم اندیشیده‌اند وقف اولادی و پایداری مالکیت در خانواده متوفی نسلاً بعد نسل است. کمترین فایده وقف اولادی غیرقابل فروش بودن این اراضی و تصرف آن توسط دیگران است. در گذشته که اموال مالکین توسط حکام مصادره می شد یا به بهانه‌های واهی مالک، آب و ملک خود را می فروخت تا از بهای آن جریمه کار کرده یا ناکرده را بپردازد، بهترین شیوه وقف آب و املاک بود. در برخی از وقفنامه‌ها تصریح شده که حاکم عرف، حق چون و چرا در مفاد وقفنامه را ندارد و تنها قاضی القضاة و یا کسی را که او تعیین می کند می تواند در کار وقف نظارت داشته باشد.

بی‌نظمی در شیوه آبیاری سنتی ناشی از پراکنده بودن اراضی کشاورزی مالکین در نقاط مختلف گستره کشتخوان است، چنانکه آب هر زمان بدون ترتیب در جایی از کشتخوان جاری است و این موجب هدر رفتن وقت و آب می شود، در حالیکه اگر زمین زیر کشت یک

محدوده به ترتیب آبیاری می‌شد، کشاورزان آسوده‌تر بودند. با تمام کوششی که کشاورزان روی زمین انجام می‌دهند، هیچگاه منطقه نتوانسته است نیازهای خود را به محصولات کشاورزی برآورده سازد. کمبود خواربار و حیوانات همیشه توسط شترداران از دستگردان و کاشمر و دیگر جای‌ها به این ناحیه وارد شده است. با این حال آب و ملک اگرچه اندک، پشتوانه محکمی در زندگی مردمی بود که با تنگی روزگار می‌گذاردند. خرید و فروش‌ها و اسناد بازمانده بیشتر به آب و ملک مربوط است. با اینکه جز آب و ملک، شتر و گوسفند و صنایع دستی نیز در معاملات جایگاه خود را دارد اما از اینگونه معاملات به ندرت سندی مکتوب می‌توان یافت.

در منطقه، بزرگ مالکیتی به مفهوم واقعی کلمه وجود نداشته و ندارد. هر کشاورز و خانواده دارای اندکی آب و ملک بوده اند که بر روی آنان کار می‌کرده‌اند. گروه اندکی که می‌توان در مقایسه با گروه یاد شده آنان را خرده مالک نامید دارای بیشتری داشته‌اند و آب و ملک خود را برابر عرف محل و شیوه مزارعه در اختیار بزرگان می‌نهادند. در اسناد کمتر واژه رعیت به کار رفته، و واژه‌هایی چون برزگر، دهقان گاه به معنای رعیت و کسی که برای ارباب کار می‌کند به کار رفته است. مالک و برزگر معمولاً طبق قرارداد شفاهی باهم به توافق می‌رسیدند. آب و ملک، بذر، کود، کرایه الاغ برای حمل کود به کشتخوان مزد کارگر به عهده مالک بود و وظیفه برزگر، شخم زمین، کاشت و داشت و آبیاری و درویدن غلات، گرده‌افشانی نخیلات و پیرایش آن‌ها بود. البته مالکین و افراد خانواده آنان نیز در جمع‌آوری خرما و درویدن جو و گندم کمک می‌کردند. برزگر از محصولات $\frac{1}{4}$ سهم می‌برد. خرما به روش کیل کردن تقسیم می‌شد. کشاورز، کاسه‌ای که کیل او بود، سه کاسه برای ارباب و یک کاسه برای خود برمی‌داشت و اگر درخت «وضع» شده بود، کشاورز خرمای درخت خود و ارباب هم سهم خود را می‌برد.

وضع در لغت به معنای چیزی را در جایی قرار دادن، ایجاد کردن و تخم نهادن آمده است. در اصطلاح نخلداران منطقه خور وضع کردن عبارت از جدا کردن سهم مالک و برزگر است یا کسی که نخل را گرده‌افشانی می‌کند، بدین معنی که مالک با برزگر خود قرار می‌گذارد که هنگام گرده‌افشانی به نسبت $\frac{1}{4}$ نخیلات سهم خود را مشخص کند. و سهم مالک را به او واگذارد. بدین سال او هنگام برداشت خرما از نخیلاتی سهم می‌برد که هنگام گرده‌افشانی برای خود انتخاب کرده بود.

اجاره کردن آب و املاک تابع عرف محل بود. اجاره از پنجم اردیبهشت آغاز می‌شد، یعنی سی و شش روز پس از نوروز سلطانی و پایان آن پنجم اردیبهشت سال بعد بود. اردیبهشت زمانی است که محصول جو را آب نمی‌دهند، خوشه‌های آن در نتیجه گرمی هوا طلایی شده و هنگام درویدن آن فرا رسیده است و ابتدای زراعت صیفی است. ابتدای

زراعت شستوی هم میزان یا مهرماه است. در اجاره‌نامه‌ها به ویژه سی و شش روز پس از نوروز سلطانی و مدت اجاره یک یا دو سال یا بیشتر به سال شمسی قید می‌شود. و اگر مینا سال قمری باشد سال هلالی نوشته می‌شود. در برخی از اجاره‌نامه‌ها زمان «شلغم‌کار» آغاز اجاره است. قید سال هلالی و ابتدای شلغم‌کار (پانزده مرداد) در اجاره‌نامه‌ها به ندرت دیده می‌شود. اجاره‌بها را به جو شرعی دهقان پسند و گاه گندم به وزن محل تعیین می‌کنند زیرا اوزان و مقیاس‌های سنجش در روستاها گوناگون است.

منظور از جو شرعی این است که یک من جو به وزن معمول و مرسوم محل نباید بیش از پنج سیر (۳۲ مثقال) افت داشته باشد. پرداخت اجاره بها پس از «رفع خرمن» یا برداشت خرمن انجام می‌گرفت.

نقش گیاهان بیابانی در اقتصاد منطقه: یکی از منابع درآمد مردم بویژه در بهار سال استقبال از گیاهان بیابانی بوده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

انگوزه، انگژه، انجدان گیاهی است از تیره چتریان که به شرط ریزش باران در کوهپایه‌های منطقه می‌روید و از اواسط اسفندماه تا پایان فروردین ماه سبز است و به تدریج با گرمی هوا پژمرده می‌شود. شیره این گیاه یا «صمغ‌الانجدان» خاصیت دارویی دارد. انگوزه باعث از بین رفتن انگل‌های معده، پایین آمدن فشار خون می‌شود. در قدیم برای درمان تشنج، هیستری، خناق، یبوست و سیاه سرفه کاربرد داشته است. در منطقه خور و بیابانک به شیوه‌های گوناگون از این گیاه استفاده کرده و می‌کنند:

۱- برگ‌های لطیف و تازه آن به صورت بورانی و سبزی آش استفاده می‌شود. ۲- جوشانده گیاه را برای دفع یکی از آفات نخل که به آن «کرم‌زدگی» دل نخل گویند به کار می‌برند. ۳- آن را ترشی می‌اندازند.

از این گیاه که در منطقه به هنگ Heng شهرت دارد صمغی به نام انگوزه به دست می‌آید. «انگوزه چینی» در گذشته یک کار اقتصادی بود. یکی از صادرات ایران به هندوستان به شمار می‌رفت. برای تهیه صمغ انگوزه بوته را هم سطح زمین قطع می‌کنند و محل قطع را با کاردی به نام دستکاله تیغ می‌زنند. از محل تیغ زدن صمغی جوشش می‌کند که انگوزه نام دارد. یک بوته انگوزه را در طول بهره‌برداری چند بار تیغ می‌زنند و برای محفوظ ماندن این صمغ انگوزه چین دو لخته سنگ را روی بوته آن سان به هم تکیه می‌دهد که حالت سایه‌بان داشته باشد. هر انگوزه چین بوته‌هایی را که تیغ زده نشانه‌گذاری می‌کند و در واقع محدوده مالکیتی در دامنه و درّه کوه برای خود ایجاد می‌کند. صمغ انگوزه در ظرف‌هایی چرمین به نام کتول katal ذخیره می‌شود. ساکنین هر روستا مراتع کوهپایه‌ای نزدیک به روستای خود را حق خود می‌دانستند و از ورود انگوزه‌چینان دیگر به انگوزه‌زارها جلوگیری می‌کردند، مگر اینکه باج انگوزه به اهالی روستا بپردازند. این باج به صورت پول یا اهدای مقداری از

انگوزه حاصله به رئیس یا کدخدای روستا بود. انگوزه چینان حاصل کار خود را به دلّالان محلی می دادند و آنان انگوزه را به تجّار یزدی می فروختند. در سراسر منطقه تعداد دلّالان انگوزه به ده نفر نمی رسید اما تعداد روستائینی که به عنوان یک شغل موقت و درآمدزا به آن دل می بستند زیاد بود. دلّالان محلی انگوزه خود را تحویل پیلهوران می دادند و بهای آن را برات می دادند تا پیلهوران در یزد از تجّار طرف حساب آن دریافت دارند. خیال پیلهوران نیز از خطرات احتمالی طول راه آسوده بود، چون پولی همراه نداشتند.

هیزم کشی و زغال سوزی نیز یکی از منابع درآمد کسانی بود که بدین کار می پرداختند. از آنجا که در گذشته هیزم و زغال منبع اصلی تولید انرژی حرارتی بود، مردم به این دو ماده نیاز مبرم داشتند. اگرچه در روستاهای دارای نخلستان شاخ و برگ نخل در اجاق ها و تنورها می سوخت، اما آتش برافروخته شده از ضایعات نخل چندان دوامی نداشت و برای سوخت کرسی چندان مناسب نبود. بسیاری از تاغزارها و جنگل های فقیر بادام و پسته کوهی طعمه تبر هیزم شکنان و زغال سوزها شده است. زغال چوپ به دو نوع زغال بادام و زغال تاغ تقسیم می شد، زغال بادام از چوپ بادام کوهی تهیه می شد، آتشی پر حرارت تر و افروخته تر و دود کمتر داشت و به آسانی می سوخت. زغال تاغ از کنده های تاغ درست می شد، کندتر می سوخت و دود آن بیشتر بود.

با برافتادن قاجاریه و تشکیل دولت پهلوی زغال سوزی بی رویه ممنوع شد. از آنجا که سوخت دیگر در دسترس نبود و نفت هم در بازار دشوار به دست می آمد، زغال سوزی و فروش آن به صورت یک شغل ممنوع و کالای قاچاق درآمد. زغال فروش ها شبانه و از راه های غیرمعمول زغال را به خریداران می فروختند. به تدریج زغال سوزها اجازه یافتند تا به طور معقول زغال تاغ تهیه کنند اما زغال بادام همچنان ممنوع بود. زغال فروش و زغال خر می بایست حکومت محل را در جریان کار خود می نهادند. با این حال زغال هم به صورت قاچاق، هم با مجوز قانونی یکی از اقلام مهم تجاری به شمار می رفت. اسناد و مدارک زیادی از گزارش ها و قراردادهای خرید و فروش زغال در دست است.

از دیگر گیاهان کم و بیش اقتصادی منطقه اشنان Eshnan یا oshnan یا به گویش محلی Aveshnang بود. این گیاه از تیره اسفناجیان و در گذشته پودر برگ های آن به عنوان یک ماده شوینده به کار می رفت. این گیاه کربنات سدیم را در خود دخیره می کند. از شاخ و برگ تر آن کریاب keryab یا قلیا یا سود سوزآور یا کربنات سدیم به دست می آید. کریاب در صنعت صابون پزی، کوزه گری و شیشه سازی کاربرد دارد. چنانکه فردوسی گوید:

کنون اختر گازر^۱ اندر گذشت به دکان شد و برد اشنان به دشت

۱. جامه شوی و سفید کننده آن.

و ناصر خسرو گوید:

مغز تو را ریم اگر چه شوئی دستار به صابون و تن به اشنان

تا چهل پنجاه سال پیش اشنان بیش از هر ماده شوینده‌ای در منطقه خور کاربرد داشت، اما با فراوانی شوینده‌های شیمیایی اهمیت خود را از دست داد. ظرف و لباس با اشنان شسته می‌شد و حداقل فایده آن نیالودن آب و محیط زیست بود. پودر اشنان از خور به برخی شهرها چون اصفهان هم صادر می‌شد. در اهمیت اشنان همین بس که شعرا درباره آن شعر سروده‌اند و جغرافی دانان و تاریخ‌نگاران از آن سخن گفته‌اند. «ابن‌رسته» می‌نویسد: «در اصفهان اشنان سفید خالصی وجود دارد که به شهر بغداد و به دربار شاهان جهان می‌برند»^۱ و ابوالحسن بیهقی (ابن فندق) گوید: «اشنان از ارکان حوایج خلق است... هم‌چنین سنگ اشخار»^۲ (= قلیا) ابن فندق اشاره به کاروان‌هایی دارد که از اصفهان اشنان به نیشابور می‌برند و به بهایی بالا می‌فروشدند و یا در برابر با کالاهایی ارجمند مبادله می‌کنند.

نوشته ابن‌رسته (قرن چهارم) و ابن‌فندق (۴۹۰-۵۶۰) قرن پنجم و ششم گواهی است بر اهمیت اشنان و تجارت آن. امروز اشنان اهمیت خود را از دست داده و تنها شتری شاید از گرسنگی آن را در دهان نواله کند. اما اشنان در این ضرب‌المثل «اشنان به رخت رفتن» (معادل صابون به تن خوردن) جایگاه خود را حفظ کرده «اشنونش به رخت نرفته» کنایه از اینکه هنوز آسیب او به تو نرسیده. در میان اسناد، سندی از اشنان به دست نیاوردم.

بنه و بادام تلخ دو گیاه که در دره‌ها و دامنه کوه‌ها می‌رویند. بادام تلخ چوبی محکم دارد و از ترکه‌های تازه و تر آن انواع سبذ درست می‌شود و پوست و ریشه آن در صنعت دباغی مشک آب برای رنگ گرفتن آن به کار می‌رود و روس Rus نامیده می‌شود. میوه بادام تلخ سمی و حاوی سیانور است. اما با چند بار جوشاندن سم آن زایل و شیرین می‌شود. مغز بادام تلخ یکی از آجیل‌های محلی است و روغن آن کاربرد طبّی دارد. دانه‌های بنه نیز از اجزاء آجیل محلی به شمار می‌رود و کوبیده آن در کله‌جوش مصرف می‌شود و گاه پودر آن داخل خمیر می‌شود که عطر و طعم خاصی به نام می‌بخشد. این دانه‌ها بیشتر مصرف محلی دارند. به جمع‌آوری زیره سیاه، کادر و معاش و اسفرزه پیش‌تر اشاره شد.

در سال‌های اخیر کشت زیره سیاه و دانه‌های روغنی بیابانی در پاره‌ای مزارع مستعد چون خنج و دادکین رایج شده و نیز تهیه عسل از گل و گیاه بیابانی آزمایش شده است. صنایع دستی: صنایع دستی منطقه شامل ریسندگی و بافندگی و تهیه انواع سبذ، زنبیل، جارو، ریسمان از شاخ و برگ و الباف نخل بود. کرباس، عبا، چادر شب، شال، پرده،

۱. ابن رسته: ترجمه الاعلاق النفیسه، ص ۱۸۶.

۲. تاریخ بیهقی، ابوالحسن بیهقی (ابن فندق)، ص ۲۸۰.

روی‌انداز، بقچه حمام، حوله، پلاس موئین، برک، قدک، چارقد و چادر شب ابریشمین و احرامی از مهمترین منسوجات منطقه بود که به ویژه در شهرهای حوزه شمالی کویر، یزد و برخی از شهرهای خراسان مشتری داشت. روستاهای منخل افزون بر کارگاه‌های نساجی صنایع دستی وابسته به نخل داشتند. مهم این بود که مواد اولیه تمام این صنایع جز پيله ابریشم که از خراسان می‌آمد در خود محل تولید می‌شد. ماده اولیه صنایع نساجی پنبه و پشم را کشاورزان و شترداران خود تولید کرده بودند. در هر خانوار چه فقیر و غنی یک کارگاه بافندگی وجود داشت. از لباس نوزاد تا کفن مرده همه محصول این کارگاه‌ها بود. کرباس، برک و عبا و شال مهمترین دست‌باف‌هایی بود که صادر می‌شد. جارو، زنبیل و ریسمن از الیاف نخل فرآورده‌هایی بود که در سایر شهرها مشتری داشت. خرما و شیره خرما نیز در مبادلات تجاری منطقه جایگاهی داشتند. روناس که ریشه آن برای ساختن رنگ‌های قرمز، قهوه‌ای، زرد و عنابی و بذر آن برای رنگ بنفش کاربرد داشت یکی از صادرات منطقه بود. نامه‌هایی که بازرگانان شهرهای حوزه شمالی کویر به طرف‌های معامله خود به جندق و بیابانک نوشته‌اند و سفارش کالاهایی را که نام برده شد، داده‌اند گواهی بر این ادعا است.

تولیدکنندگان، مازاد بر نیاز خود را به پيله‌وران می‌سپردند و در برابر کالای مورد نیاز خود را می‌گرفتند و آنان این کالاهای را در بازارهای یزد و سمنان و دامغان با کالاهای دیگر معاوضه می‌کردند. پیوستگی منطقه در ادوار مختلف تاریخی به ایالات مختلف چون خراسان، یزد و سمنان در روابط تجاری آن بی‌تأثیر نبوده است. اگر منطقه را به دو نیمه جنوبی و شمالی تقسیم کنیم، روستاهای جنوبی آن چون بیاده، مهرجان بیشتر با یزد و خراسان در ارتباط بوده‌اند. جندق با سمنان و دامغان و خور مرکز سیاسی و اداری منطقه با تمام این نقاط، در دو قرن گذشته بر خلاف امروز منطقه کمترین روابط اقتصادی را با اصفهان داشته است.

استخراج معادن: بازمانده توده سنگ‌هایی که در کوره‌های موقتی ذوب و فلز آن‌ها استخراج شده است، بویژه در خط مستقیمی از کوه‌های جنوبی تا «محمدآباد کورگز» شمالی‌ترین آبادی منطقه در فواصل مختلف که یقیناً دسترسی به منابع سوخت آسان بوده، دیده می‌شود. آثار معادن قدیمی نیز در چند جای منطقه وجود دارد. دانسته نیست که استخراج این کان‌ها چند سال قدمت دارد چون پژوهش‌های باستان‌شناسی روی این آثار انجام نگرفته است. بی‌تردید ذوب کانسنگ‌ها در این کوره‌های موقتی به صدها سال پیش بازمی‌گردد. اسناد مکتوبی که نشان‌دهنده استخراج کان‌ها در ادوار مختلف تاریخی باشد در دست نیست.

در دوره قاجاریه مخبرالدوله وزیر علوم و صنایع، قرارداد استخراج معادن پیرامون جندق و بیابانک را با علی‌اصغر بیک یاور جندقی یکی از صاحب‌منصبان نظامی منعقد ساخته است

و نامه‌ای در این باره به نایب‌الحکومه وقت محل «میرزا هادی خان فرمان» که «نوش آفرین» ملقب به بشری دختر علی‌اصغریک در حباله نکاح او بوده نوشته است. در این نامه تصریح شده که معادنی در منطقه وجود دارد که پیش از این استخراج می‌شده. چند نامه هم که اشاراتی به خرید و فروش معادن دارد، در دست است. با این حال می‌توان گفت از قرن دوازدهم تا پایان قرن چهاردهم هجری سندی که دال بر استخراج معادن باشد نداریم. البته استخراج نمک از بستر شوراب و استخراج گچ برای کارهای ساختمانی انجام می‌گرفته که چندان اهمیتی نداشته است.

از معادن دیگری که از سال‌ها پیش بهره‌برداری می‌شده، معدن گل سرشور است. این معدن در دامنه جنوبی کوه طشتاب در جنوب شرق خور قرار دارد. گل سرشور چنانکه از نامش پیداست ماده شوینده سر بوده است. معدن گل سرشور مالک خاصی نداشته و عموم مردم برای مصرف شخصی از آن سود می‌برده‌اند. این معدن امروزه زیر عنوان بتونیت مهرجان فعال است و از این ماده سنگین همه روزه مقدار قابل توجهی برای عایق‌بندی چاه‌های نفت و مصارف دیگر استخراج می‌شود. امروزه بیش از بیست معدن سنگ ساختمانی از نوع «مرمریت» در منطقه فعال است و نیروهای زیادی را به خدمت خود درآورده است.

*

پول کالای کمیابی که دسترسی به آن دشوار و گاه غیرممکن بود. خرده مالکین، شرکای قنات بزرگ شترداران و پیلهوران کم و بیش نقدینگی داشتند. آنان نیز مسکوکات خود را از بیم روده شدن یا تصرف محترمانه یا زورگویانه حکام در هفت توی پستو پنهان می‌کردند. خرید و فروش کالا به کالا بود. هر کالا ارزش و اهمیت خود را داشت. کشاورزان با عرصه تولیدات خود به پیلهوران کالای مورد نیاز خود را تهیه می‌کردند. جو ارزشمندترین کالای کشاورزی بود. غله‌ای که در منطقه خوب به عمل می‌آمد و غذای اصلی مردم بود. نان جوین بر سفره همه حاضر بود اما نه همیشه. گاه قرصی جوین آرزویی دست‌نیافتنی بود. از این رو بسیاری از کالاها با جو معاوضه می‌شد. جو در برابر قند و چای، در برابر پنبه... به بهانه کشت شغلم با مراسمی اولین بذر جو نیز در پانزده مرداد کشت می‌شد و هنوز هم... نان گندم شکم فولادین می‌خواست و اگرچه نخوره بودند اما در دست مردم دیگر دیده بودند. جو بیش از سکه ارزش داشت. پول در خرید و فروش چندان نقشی نداشت.

آن که گوسفند می‌کشت، گوشتش را بین خواهندگان از همسایه و اهل کوچه تقسیم می‌کرد. آنان نیز گوشت قرضی را چون نان قرضی به هنگام باز می‌دادند. پول بیشتر در معاملات آب و ملک و سفرهای زیارتی خود را نشان می‌داد. آب و ملک را نمی‌شد با جو و گندم معاوضه کرد و در دیار غریب نان قرضی به کار نمی‌آمد. اما اجاره آب و ملک با «جو شرعی» پرداخت می‌شد.

مهریه زنان با پول مشخص و در عوض آب و ملک و کالاهای دیگر داده می‌شد. کالاهایی که بی‌فاصله پس از عقد در اختیار زن قرار می‌گرفت. استفاده از سکه به عنوان زیورآلات به علت کم‌یابی آن جایگاهی دیگر داشت، تعبیه حلقه‌هایی در سکه و یا سوراخ کردن آن برای به رشته درآوردن و ساختن دست بند و گردن‌آویز یا نصب بر قنناق نوزاد و کلاه نوعروس کاربرد دیگر سکه بود. این گردن‌آویز و این کلاه را هم نداشتند و چه بسا نوعروسی که در اصطلاح به تخت می‌نشست و پشت می‌زد آن را یک شبه قرض می‌گرفت. پرداخت دیون هنگام «رفع خرمن» یا جمع‌آوری غلات از خرمن بود. میراب، دشتبان، حمامی، مقئی، خرمن‌بان و خرمن‌دوان و دیگر وامخواهان باید تا رفع خرمن چشم به راه بمانند. بافه‌گیران نیازمند هم از هر خرمن دسته‌ای جو و گندم بهره می‌بردند. وعده «وعده سر خرمن» بود. اگر محصول را سن و ملخ می‌خورد و آفت می‌زد همه زیان می‌کردند، از کشاورز گرفته تا حاکم. وقتی تولید نبود مالیات هم نبود. کشاورزان و دامداران و شترداران که مهم‌ترین گروه‌های اجتماعی بودند می‌بایست مالیات دیوانی بپردازند. میرزا ابراهیم دستان (۱۲۴۲-۱۳۱۰) در کتابچه خود در باب سرمای زمستان سال ۱۲۴۹ق. درباره روستای گرمه می‌نویسد: «در این سال‌ها به واسطه آفت سرمازدگی نخلستان، اهالی قریه پریشان و فقیر شده‌اند و چند خانوار از پریشانی دربه در و متواری شده به «ورامین» و «انارک» و جاهای دیگر رفته‌اند. در حقیقت این قریه شکسته است و پیوسته بر شکستگی و خرابی آن می‌افزاید. در سنه ماضیه مبلغی از منال دیوانی آن جزو تحت باقی شده، در هذه السنه بالمضاعف به تحت باقی خواهند رفت و اگر از دیوان حکم چهل پنجاه تومان تخفیف در حق آن‌ها مرحمت نشود، تا دو سه سال دیگر دو سه خانواری بیش نخواهند ماند و به کلی بایر خواهد شد. یکصد و نود و یک تومان و خرده‌ای مالیات دیوانی دارد و هفده نفر سرباز. دو سه سال قبل از این که سرباز این ولایت مأمور خراسان شد، وجه امداد و اسقاط این هفده نفر سرباز از این چند نفر رعیتی که در جرمق (=گرمه) بودند با صدگونه تدبیر و اهتمامت وافیه وصول نشد. بالاخره از وجه موقوفه‌ای موسوم به پیر حاجات که مصارف معینی ندارد راه انداختند... عالی‌جاه ابوالحسن خان تنکابنی که نایب‌الحکومه بود، ریش سفیدان ولایت و مأمور فوجی را چند روز نشانیده با خبره قرار دادند که ملک موقوفه را بر این هفده سرباز قسمت کنند که مثل تیول محلی در دست خودشان باشد و از رعیت امداد و اسقاطی نخواهند. چنین کردند و الحق شرط کارشناسی در این فقره به عمل آمد... ولی کلیتاً قریه شکسته و رعیتش گدا و برشکسته‌اند. به نظر نمی‌آید تمام منال دیوانی از این معدودی که مانده‌اند وصول شود.»^۱ حکام، مالیات آب و زمین و مراتع «حق التعلیف» (علف چر) و آب‌چر را به وسیله

۱. جغرافیای جندق و بیابانک، نوشته ابراهیم دستان، ص ۳۹-۴۰.

مباشترین و مستوفیان گرد می‌آوردند، مبلغی خود برمی‌داشتند و مبلغی را به مقامات بالاتر می‌دادند که به خزانه اعلا برسد. قبوض مالیاتی فراوانی از دوره قاجاریه در دست است. حقوق مستوفیان، حکام و عواملش از همین مالیات‌ها پرداخته می‌شد. گاه مالیات‌ها در دست به دست شدن‌ها گم می‌شد و هرگز به خزانه نمی‌رسید. حکام برای حفظ حکومت می‌باید سبیل مافوق را چرب کنند و این امکان نداشت مگر با فشار بر مردم به عنوان گوناگون. رایج‌ترین شیوه جریمه کردن رعایا به بهانه‌های گوناگون و واهی بود. مشهور است یکی از حکام خور نوکری به نام «نقدعلی» داشته و یکی از اهالی گفته بودند که فلانی یعنی حاکم از نقدینگی نقدعلی را دارد. این خبر به گوش حاکم رسیده است و این ناسنجیده‌گو به چوب و فلک دچار و جریمه سنگینی می‌شود.

از مشهورترین هستی باختگان میرزا رحیم پسر حاج ابراهیم‌قلی اردکانی یا ابوالحسین یغما جندقی (۱۱۹۶-۱۲۷۶ق.) شاعر معروف دوره قاجاریه است. او در شعر مجنون تخلص می‌کرد و در دستگاه ذوالفقارخان سمنانی حاکم مقتدر سمنان سمت منشیگری داشت. در نتیجه سعایت حسودان و بدخواهان به چوب و فلک و زندان حاکم گرفتار آمد و اموال خود و همه کسانش مصادره شد و به یغما رفت.

از این رو تخلص شعری خود را به «یغما» تغییر داد:

مرا از مال دنیا یک تخلص مانده مجنون است به کار آید گرای لیلی وش آن را نیز «یغما» کن

کسانی که جریمه می‌شدند برای پرداخت آن ناچار از فروش دارایی خود بودند و آب و ملک و شتر و گوسفند خود را در معرض فروش می‌گذاشتند و اگر کم می‌آوردند، چون پول کالایی کمیاب بود، کسان مجرم خانه به خانه، کوی به کوی، روستا به روستا بسته به میزان جریمه برای تهیه پول راه می‌افتادند و با التماس دینار دینار پول گرد می‌آوردند تا بتوانند بندی را از غل و زنجیر، کند و کوب و چوب و فلک برهانند. برخی از حکام به گرفتن جریمه قانع نبودند و به اندازه سهم‌الارث یک پسر از کسان متوفی توقع مال و منال داشتند.

تکلیف املاک مفقودین و غایبین به حکم حاکم شرع تعیین می‌شد. کسانی که به هر دلیل از سفر باز نمی‌گشتند و زندگی و مرگ آن‌ها مبهم بود، حکم غایب درباره آن‌ها اجرا می‌شد. املاک وقف شرایط خاص خود را داشت. قانون کلی این بود که از درآمد وقف پس از ادای مالیات دیوانی سهم متولی بود و آنچه می‌ماند پس از هزینه نگهداری و تعمیرات اصل رقبه باید به مطلوب وقفنامه عمل می‌شد. بزرگ‌ترین وقفیات منطقه وقفیات یغما جندقی، بخشی از آن اولادی معروف به چهاربرادری و بخشی وقف بر تعزیه‌خوانی سالار شهیدان. وقفیات حاج محمدخانی، پیر حاجات هنر جندقی، امام‌زاده‌ها و مساجد منطقه

از دیگر رقبات است. قدیمی‌ترین آن‌ها مربوط به اماکن متبرکه است یکی به قرن پنجم و دیگری به قرن هشتم (سال ۷۱۴) تعلق دارد.

وقف پاره‌ای از این اموال نه به دلخواه بل از روی اضطرار بوده است. بسیار کسان از ترس تباه شدن دارایی خود وقف را راه‌گریزی یافته‌اند. علی‌اکبر بیک جندقی عامری رئیس طایفه عامری جندق (متوفی ۱۲۶۰) و از ثروتمندان و متنفذین این روستا، پس از آنکه قسمت اعظم دارایی خود را به سبب پرداخت جریمه از دست داد، آنچه در «خور» داشت وقف اولادی کرد. حسینعلی خان مزینانی که پس از فوت پدرش نوروز علیخان طبق فرمان حاج میرزا آقاسی نایب‌الحکومه جندق و بیابانک شد (۱۲۵۵-۱۲۵۶) از زورگویی سرمویی کوتاهی نکرد و مردم به نایب‌الحکومگی او راضی نبودند. او گزارشی علیه علی‌اکبر بیک که پیش از آن خلعت گرفته بود به مرکز فرستاد. از مرکز مأموریتی اعزام شدند و او را دویست تومان (در برخی اسناد سیصد تومان) جریمه کردند و او را که پیرمردی به سن هشتاد ساله بود با پسرانش چوب زدند و به زندان در کردند. علی‌اکبر بیک صد تومان جریمه را در جندق به هر زحمتی بود فراهم آورد و برای بقیه آن به حاج‌سیدمیرزا جندقی مجتهد نامی جندق و بیابانک و میرزا اسماعیل هنر فرزند ارشد یغما نامه نوشت و از آن‌ها استدعا کرد که در فروش آب و املاک او را یاری دهند. از نامه‌های متعددی که او و دوستانش به افراد نوشته و از آن‌ها یاری خواسته‌اند برمی‌آید که او تا چه اندازه در فشار بوده است. سرانجام علی‌اکبر بیک هم چوب خورد و هم جریمه سنگین را پرداخت و به مدت سه سال از جندق به خور تبعید گردید. پس از آن او بازمانده دارایی خود را در خور که عبارت از یک نیم روز «آب» و «بناب» و اراضی و نخیلات کشتخوان «ده زیر» خور است وقف اولادی می‌کند. وقف اولادی موجب پایداری مالکیت نسلاً بعد نسل در خاندان واقف می‌شود و حکام و دیگران نمی‌توانند در آن دخل و تصرف کنند و منبع درآمدی است برای نسل‌های بعد از واقف. در برخی وقفنامه به تصریح آمده که قاضی‌القضات و حاکم شرع محل باید خود و یا کسی را که تعیین می‌کند بر اجرای درست وقفنامه نظارت داشته باشد و حاکم عرف را حق هیچگونه امر و نهی و چون و چرا نیست.

در زمان گذشته حل و فصل دعاوی هم در محکمه شرع و هم در محکمه عرف انجام می‌گرفت. اغلب قاضی‌القضات را حاکم عرف تعیین می‌کرد. از اسناد چنین برمی‌آید که طرفین دعوا ابتدا به دارالحکومه مراجعه می‌کردند یا حاکم طرفین را احضار می‌کرد و اگر نمی‌توانست ماجرا را فیصله دهد آنان را به دارالقضای شرع یا یکی از علمای ذی‌نفوذ ارجاع می‌داد. برخی از افراد هم بدون مراجعه به این محاکم از عالمی مشکل خود را استفتاء می‌کردند و عالم بر حاشیه نامه پرسشگر نظر خود را می‌نوشت که همان حجت بود.

اسناد مالی از هر نوع به نگین معتمدین و متنفذین محل مهور می‌شد و استحکام می‌یافت و از هر سند چندین نسخه نوشته می‌شد. در وصیت‌نامه‌ها موصی یک نفر ناظر

تعیین می‌کرد که بر کار وصی نظارت تام داشته باشد و اختلافات وراثت به این ترتیب حل و فصل می‌گردید.

پس از استقرار حکومت مشروطه در ایران و بعد از روی کار آمدن رضاشاه به تدریج با کوشش و پشتیبانی برخی رجال محلی چون استاد حبیب یغمائی و اسماعیل هنر معتمد دیوان و معاریف دیگر محل، سازمان‌های دولتی چون اداره مالیه، ثبت احوال، پست و بخشداری تأسیس شد. اداره حکومتی بعدها به واسطه تقسیمات جدید کشوری، به استان و شهرستان و بخش، بخشداری نام گرفت اسناد بسیاری از مکاتبات اداری و غیر آن در اداره اوقاف و فرمانداری خور موجود است که می‌تواند منبعی برای پژوهش در تاریخ اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی «خور بیابانک» باشد. در پایان سخن به نقل قصیده‌ای طنزگونه از روان شاد طغرا یغمائی می‌پردازیم که در موضوع اخذ مالیات در خور سروده است.

داستان آمدن مأموری برای اخذ مالیات به خور و بیابانک در دوره قاجاریه*

تا شود اخذ صادر اندر خور شد ز تهران گسیل یک مأمور
بعد یک ماه راه پیمودن خسته و مانده گشت وارد «خور»
وقت وارد شدن به «خور» او را بود در کشتزار راه عبور
قطعه‌ای دید کشته‌اند آرزن گرد آن کشت عده‌ای پرشور
آن یکی چوب می‌زند به چلیک و آن فکنده‌ست باد در شیپور
این رسانیده هلهله به فلک و آن نوازد نی و آن یکی سنتور
متحیر زقیل و قال بماند رفت یک سر به خدمت ناطور^۱

*. سروده ابوالقاسم طغرا یغمائی (۱۳۰۲-۱۳۸۰).

۱. دشتبان. در خور کشاورزان شخصی را به نام دشتبان برای حفاظت از محصولات از ورود احشام به کشتخوان و رسیدگی به بند و بار و نهر آب برمی‌گزیدند و او را هنگام برداشت خرمن مزد می‌دادند.

کاین چه غوغاست بازگوی به من
چون به اینان تو بوده‌ای محشور

گفت ناطور این همه غوغا
هست ای میهمان بدین منظور

که ازین قیل و قال و این جنجال
برمد آنچه وحشی است و طیور

چون شنید این سخن یقین دانست
اخذ صادر شود ولی با زور

از همان جا مراجعت بنمود
در نوردید باز آن ره دور

تا به تهران دوباره رخت افکند
آن خردمند نکته‌سنج فکور

این گزارش به حضرت والا
کرد تقدیم پیشگاه حضور

کای جناب خدایگان اجل
باد ایران زهمّت معمور

اختر دولت تو رخشنده
دیدۀ دشمن تو بادا کور

طایر شوکت در اوج کمال
ماهی بخت و آرزوت به تور

شوره‌زاری است در پکنار کویرم انسانی و مطالت که هراسد زهول در آن گور
نام این شوره بوم باشد «خور»

ریگزاری عجین بود به نمک
ظاهرأ قانع و صبور و شکور

مردمش جملگی به غایت فقر
آشی از ترف^۱ و ارزن و بلغور

قوتشان برگ شلغم و خرما
نانشان جو ولی نه قدر کفاف

۱. قره قروت.

نه از ایشان به لب یکی خندان
نه از آنان به دل یکی مسرور
جملگی زرد و زار و افسرده
همه بیمار و لاغر و رنجور
یابد از شعله «دویل»^۱ و «کوشک»^۲
کلبه‌های گلین آنان نور
خویش در زهد آن‌چنان سازند
که سمر گشته زاده طیفور^۳
همه مصحف بخوان و سبحه به دست
همه تسبیح‌گوی حیّ غفور
شرع را بسته این به تحت خنک
زهد را داند این به ثوب^۴ دثور^۵
بیند این وضع هر که، در نظرش
روز روشن شود شبِ دیجور^۶
سرزمینی بری ز نعمت حق
هم زاشجار و میوه یکسر عور
در چنین سرزمین هول‌انگیز
بنده از اخذ صادرم معذور

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱. Davil تنه درخت خرما.

۲. kaveshk انتهای خشکیده برگ نخل.

۳. بایزید بسطامی.

۴. جامه.

۵. فرسوده و کهنه.

۶. شب یلدا.

۱۳۱۲
۱۳۱۲ / ۷ / ۱۵
۹۶۰
رای برت = ۱۵ روز اول مهر ماه
مقامه محرم صلوات الله علیهم
روز سرد زم مهر ماه ۱۳۱۲ بی بی و صدقه قنار
عزوب در قریه عز راز که لبه شدید حادث
و قریب پنج مانه لرزه آن بطول انجامید
و له سببم خرابی و خسارت و تلفات و مجامع
فرا الوجوه روسی مذاق - از سایر دکان
صدق و بیگانه از اطلاع بر سر کس
کفزار اسکندر صدق و بیگانه
(۰۰۰)

اعرفه رقم قید
 وکالدال...
 بیع شرط خیر شرع از دست عفت پناه ملک راضی
 صدیه رضیه بر موم بود و چون طایفه بختی آه...
 بیع در یک دستفاه بیخاطی...
 وجه راجح...
 در ظرف...
 شرط...
 و بعد قبول...
 رقم نافع...
 بیع...
 شرایط...
 صحیح...
 ۲۸...
 ۱۳۹۲

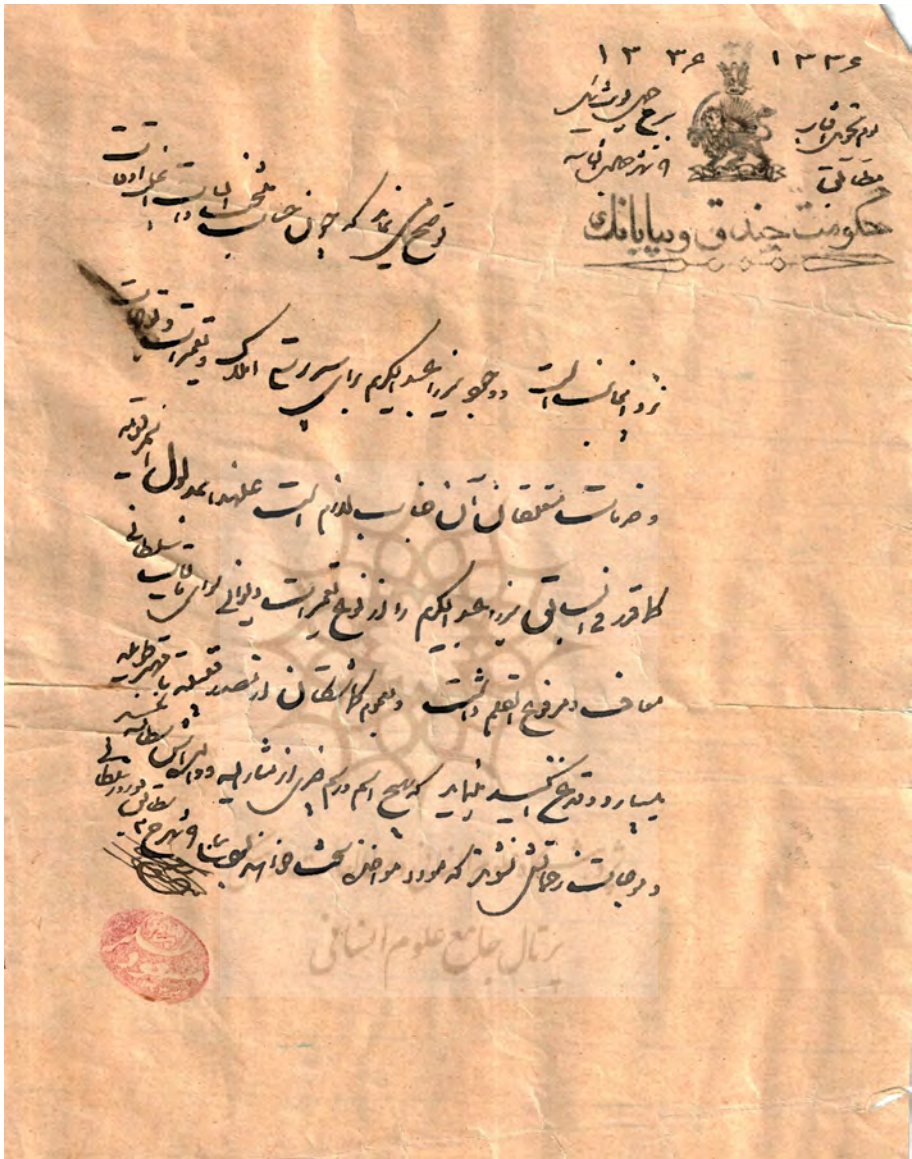
مهر و امضاء

صکرا طایفه

۱۳۱۱ / ۱۲ خرداد

در جواب ۷۰۶ / ۱۲ خرداد
 قطب را برت کتبر کلامه دشتانی

بستیم جناب از آن کس که در خور سوخته زمین ذغال بهام بهر دست ممنوع ریسه
 ذغال سوخته با ذغال قلم منقبت از روی حرفت بر نموده عیب کفایت
 سیزده این لذت فریدان زمان بر است بهام از غل سوخته در
 همیشه تدارک از روی تراز ذغال موجوده صورت میدهند بلباره فدا کردیم ذغال
 به پیش از صرف بیایست بهیچ وجه نیست، بلین کار نظریاتند هر چه
 ۱۳۱۱ / ۳۱ شهریور
 بنیاد سوخته را با کسب اجناس دهریه عسریه و تر میباید سبانه
 در بیایست تا به کماز است هر زمانه - تفنن است صراحت در
 دارم در آید ذغالها بمبونه را از کدام خطره که هر زمانه رسیده
 به تبار عرض بهانه ماه داده شود و فایده نرسد بگوید بار و بیرون
 زین کلمه شمار نبه دهام سوخته خواهد شد = در
 ۱۳۱۱ / ۱۲ خرداد ۷۰۶ / ۱۲ خرداد



از اطفال بروز کند بر این همایان عبد...
 در هر صورت که در وقت جواب این عمل را دارم...
 قصد آن حضور بر یک شرم کاشن ز کاشن کسر معرفی نموده
 تو امیران کند دست بدام نموده کنید ای بابا که در...
 کتاید این تنگ داشت و در این هم نموده تفصیلاً...
 از خود نموده بموقع و خفت استاید در میان از کاشن...
 انحصار گذارش کار آنکه مع الرسم چند است شب...
 از آن هر چه میرزا عبد... کند تا در تدارک جزای...
 رعایت اطفال معنوده است که هم با رچه به رچه اسم...
 ربانیک که قدری بطریق یاد چک لکانه با رچه که این...
 مهرش لفاً اتفاقاً سید الو در خندق ملازمین رکاب...
 گرفته اند اگر چه قدری شرفا بر نسبت با خواهی در این...
 خاطر اطفال رعایت نسبت به آستانه کثیر بدست...
 یک ذرع در چاک قطعات لب سهواً اطفال هیچ...
 اسم را که جهت لب سیران عبد فرستاده هرگاه تا...
 تقدیم بجای از به خطی را نموده سرورم و با رخت...
 لدین و شایسته تمدام که به خطی را در آن...
 کشت
 نمان
 معرفت
 لطف
 محرم
 رطله
 سیر

پیام بهارستان / ویژه نامه مالی و اقتصاد / ش ۱ / تابستان ۱۳۹۲

سینه نظام، خورشید سینه سحر کمال به نامی
 ۲۵۰ در برکت عمر الدلالة محمد صالح
 و قصر ریش در شهر صلح
 بر حکم سهروردان با طبع با بر
 نسیم مهر صادق و بهر صفا
 محمد صالحی مهر حسن در سهروردان
 آن به راهت و خلدیم شتر مرغ
 ز راه مهر صادق در پیشه و بار
 مهر حسن ز نسیم فدای سهروردان
 و راه مهر صادق در طهران
 مردم نیت بجا رفته است

پیام بهارستان / ویژه نامه مالیه و اقتصاد / ش ۱ / تابستان ۱۳۹۲

قدس سره
 و السلام علی من اتبع الهدی
 بروفست نبع لزم صادم صحیح صرح معتبر شرعی فی هذه القصة و ارضتار
 عاریت محمد باقران مرحوم الاحمد صلی الله علیه و آله فی بیعتی محمد
 خلف حضرت و غیر این است هتمو الملقب باقا بزرگ امر کرده و هر
 یکم ه میانه قنوار نقتب صند فراسفغ یکسو مان و شست هزار دینار
 در رواج فرانعی مره سلفه نصفه تا کید الله نه هزار دینار حرام و
 مبالغه صحیح شرعی و معی قره هر یک میده جا معده جمع شرایط و رکاب
 فالبه از کل مفاسد و نواقص و بطلان ضایعیه مخ الکی بوالقبول
 و القیض و ان قبض و التسمیم و التسم و بعد ذکر مصالحو صحیح شرعی
 نمود با مع با شستر رکونه حقوق و دعا او برده و نصیر و استخفا و استخفا
 که او را در بیایه با بیجهت سی فنی در جسد و غنی الفی در
 بیعت دو هزار دینار بوصف دست بخ دوم کند هم صفای صحیح
 شرعی و معی قره هر یک میده جا معده جمع شرایط و ارکان ضابطه از کل
 مفاسد و نواقص و بطلان ضایعیه مخ الکی بوالقبول و القیض
 و ان قبض و التسمیم و التسم و الضمان الدنک علیه ان خرج المبع
 مستحق الفیور کل اوبعض عین او منقضه نفع صبا لیس بعد
 و المصافق ان الرقوتان قطع بد و ازاله ملکیت با مع در
 مع مذکور شد و از ملکیت خود افرام نموده تصرف با ملکیت
 مشر و داد و او نیز تصرف خود در آورده با مع مملکت
 خود منصرفت و مشر است جمع توقفات و قطع در ملکیت
 فی عسرین شهر در الحقیقه المرام من شهر ۱۳۴۹ هـ

اعراضاً سابقه الصحیح
 و اذ التبعی فاصد در لانا

